



# اصلاح طلبی در دو مقطع؛ آستانه انقلاب و دوم خرداد

گفت‌وگو با محمد دادفر (۱۱ بهمن ۸۱)

قانون اساسی در سال ۱۳۶۸ می‌تواند اصل چهارم و این فهم را وتو کند.

بنابراین احیای قانون اساسی نه تنها یک حرکت اصلاحی، بلکه یک حرکت انقلابی است. مرحوم

دکترمصدق روز بیست و ششم تیر هزار و سیصد و سی و یک به شاه گفته بود که طبق قانون اساسی انقلاب مشروطه، ارتش باید در خدمت نخست‌وزیر باشد. شاه نپذیرفت و او استعفا داد. مردم قیام کردند و دکتر مصدق آن را قیامی برای احیای قانون اساسی نامید. قیام سی تیر جز احیای انقلاب مشروطیت نبود.

در سیر احیای قانون بود که مردم متوجه شدند نمایندگانشان حق تحقیق و تفحص دارند. مقاومت در برابر روش "ابزار قانونی"، در درازمدت تأثیرگذار بوده و در راستای جنبش اصلاح طلبی ملت ایران ارزیابی می‌گردد. با توجه به این دو دیدگاه در مورد قانون اساسی، در بیست و چهارمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی، بی‌مناسبت ندیدیم که مقوله انقلاب بهمن ۵۷ را نیز مورد بررسی و ارزیابی مجدد قرار دهیم. به همین دلیل

این موضوع را با آقای محمد دادفر، یکی از نمایندگان اصلاح طلب مجلس ششم در میان گذاشتیم.

دادفر؛ نماینده مردم بوشهر، صاحب امتیاز و مدیرمسئول روزنامه توقیف شده "آئینه جنوب" و همچنین عضو کمیسیون "اصل نود" قانون اساسی است. وی با توافقی که مختص مردم مهربان خطه جنوب کشورمان است با ما به گفت‌وگو نشست:

□ نقش مقاومت اصلاح طلبان مجلس ششم، پیش از این که بخواهد منجر به نتیجه عامی بشود، با توجه به این که عهده دار تأمین آگاهی‌های عمومی را می‌باشد، بسیار مهم است. ما به تدریج آگاهی مردم را افزایش می‌دهیم. اگر بعد از دوم خرداد فقط و فقط، افزایش آگاهی مردم را به عنوان

چشم‌انداز ملت ایران به مجلس ششم و نمایندگانی دوخته شده است که در راستای احیای قانون اساسی ثمره انقلاب، در برابر فشارهای راست افراطی مقاومت‌هایی نموده و پرده برداری‌هایی کرده‌اند.

مجلس اصلاحات با احیای قانون اساسی در برابر این طبقه مقاومت می‌کند و اگرچه پیروز هم نشود، نفس مقاومت، آگاهی بخش و ارزشمند است. در پروسه احیای انقلاب و قانون اساسی و مقاومت‌هایی که در مجلس صورت گرفته است، مردم به سمت احیای قانون روی آوردند. بر اساس نطق‌ها و مصاحبه‌هایی که از جانب نمایندگان محترم مطرح شده، به نظر می‌رسد که دو دیدگاه بنیادی متفاوت درباره قانون اساسی وجود دارد. در یک سوی این چالش، آقای خاتمی و نمایندگان اصلاح طلب هستند که بر شفافیت بسیاری از مواد قانون اساسی از جمله اصل ۱۱۳ تأکید دارند و معتقدند که این مواد شفاف قانون نیازی به رفراندوم، فهم و تفسیر و گره‌گشایی ندارند.

در این راستا مرحوم امام خمینی و بسیاری از مراجع و اسلام‌شناسان و

چهل و پنج مجتهد جامع الشرایط، مشروعیت قانون را مورد تأیید قرار دادند و مردم هم به قانون اساسی رأی دادند؛ لذا قانون یک سند مشروع هم می‌باشد. در طرف دیگر این چالش، برخی می‌خواهند "ابزار قانونی" کرده و بگویند که تک‌تک مواد قانون اساسی شفافیت و مشروعیت نداشته، بلکه مشروط به "اصل چهار" قانون اساسی است. اصل چهارم قانون اساسی هم مشروط است به موازین اسلامی، موازین اسلامی هم مشروط است به فهم فقهای شورای نگهبان و به عبارتی اجتهاد مصطلح؛ که در این سیر، عملاً قانون اساسی شفاف و مشروعی که سندی برای وفاق ملی بشود، نخواهیم داشت. تازه مجمع تشخیص مصلحت هم بر اساس بازنگری

یک رژیم نخست باید در  
قانون اساسی و قوانین  
عادی اش اجازه اصلاح را  
داده باشد و سد و مانع برای  
اصلاح ایجاد نکرده باشد و  
دوم آن که تغییر خواهی و  
اصلاح‌گری در کارگزارانش  
نهاده‌شده شود و بپذیرند که  
باید تغییر و تبدیل در  
روش‌ها انجام بگیرد و سوم  
آن که بستر اجتماعی و  
فرهنگی لازم برای  
اصلاح‌گری فراهم بشود

یک دستاورد لحاظ کنیم، تمام ناکامی‌ها و عدم توفیق‌ها پوشش داده می‌شود، ما می‌توانیم مردم را دوباره به سمت مرور قانون اساسی، یافتن کاستی‌های قانون اساسی و شناساندن موانع اجرای آن ببریم. در رابطه با انقلاب سال ۵۷، باید بگوییم این جمله‌ای که دکتر می‌گوید "انقلاب قبل از آگاهی فاجعه‌است"، شاید سال‌های اول انقلاب برای ما خیلی قابل درک نبود. ولی امروز بیشتر عیان شده که گفته شریعتی چقدر عمق داشته‌است و امروز متوجه شده‌ایم که شاید پیشروان انقلاب و حتی کسانی که سال‌ها قبل از انقلاب تجربه کار فکری و تئوریک داشتند هم، در آستانه پیروزی انقلاب تجهیز نبودند و برای بعد از انقلاب برنامه مدونی نداشتند. عوامل زیادی سبب شد که انقلاب به موج سپرده شود. ولی یکی از آنها عدم تجهیز انقلابیون و برنامه‌ریزی برای بعد از پیروزی بود. افزایش آگاهی مردم ما در این روزها ما را به آینده امیدوار می‌سازد و امیدواریم اگر خواستیم آینده را بسازیم، با چشم باز وارد جریان و حرکتی بشویم.

■ در تمام پنجاه و هفت سال سلطنت پهلوی، یک میلیون دانشجوی فارغ‌التحصیل داشتیم. حالا هر سه سال یک میلیون فارغ‌التحصیل داریم.

□ بله. غیر از آگاهی‌هایی که در آکادمی‌ها به دانشجویان داده می‌شود، آگاهی عمومی هم باید در نظر گرفته شود. امروزه یک کاسب، کشاورز و یک فرد عامی نسبت به وضع فعلی تحلیل دارد. به این شکل نیست که فقط چشم بسته بخواهد سیاه و سفید را ببیند. بین سیاه و سفید طیف‌های دیگر را هم می‌بیند و تشخیص می‌دهد. مسیر آینده را هم هر کس به وسع خودش تشریح می‌کند که چه باید کرد. این که ما در کشورمان بتوانیم "چه باید کرد"ها را از زبان عوام هم بگیریم، توفیق بزرگی است.

■ این مسئله از دستاوردهای انقلاب است.

□ در وضعیت فعلی، دستاورد بزرگ ما "افزایش آگاهی" است. اگر سیر آگاهی نسبت به آشوب و فتنه یا به حرکت قهرآمیز یا به جنگ خارجی علیه ما منقطع نشود، آینده روشنی خواهیم داشت. مگر این که این مسیر را به سهو یا به عمد منقطع کنند و یا به حسب اتفاق درگیر جنگ و خونریزی بشویم. آن چنان که به قول شیخ سعدی یاران عشق را فراموش کنند.

■ موانعی که ممکن است در این راه ایجاد بشود، بیشتر توضیح دهید؟

□ اگر ما در این پروسه آرام بتوانیم به شکل فعلی پیش برویم، علی‌رغم همه سختی‌هایی که چه عموم ملت ایران و چه اندیشمندان و روشنفکران متحمل می‌شوند، می‌توانیم به دستاوردهای بسیار مهم و از جمله خواسته‌های دیرین مردم ایران برسیم. ما در نهضت‌های آزادی‌خواهانه عصر جدید هم، حداقل در آسیا، پیشرو هستیم و شاید ما بیش از بسیاری از کشورهایی که امروز به دموکراسی دست پیدا کرده‌اند، حرکات بیدارگراییانه و آزادی‌خواهانه خود را شروع کرده‌ایم. اگر از دوران قاجار آغاز کنیم، طالبوف، آخوندزاده، میرزاتقی‌خان امیرکبیر، حتی عباس میرزای شاهزاده و امروز به افکار و اندیشه‌های روشنفکرانمان نگاه کنیم - فارغ از تأیید یا ردشان - می‌بینیم درکی که امروز ما از آزادی و مطالبات مردم ایران داریم، آنها هم داشته‌اند. منتها ما به مقصد نرسیده‌ایم و سیری را که شاید از

صد و پنجاه سال پیش آغاز کرده‌ایم، همچنان ادامه می‌دهیم. در تاریخ ایران متوجه می‌شویم که انحراف و انقطاع در نهضت بیداری و در نهضت آزادی خواهانه ما، تنها به وسیله آشوب‌ها و نبردهای داخلی و خونریزی‌ها صورت گرفته و در بحران و آشفتگی، مخالفان آزادی مردم، توانسته‌اند مسیر را تغییر بدهند.

■ آیا تأکید شما بر موانع و عوامل داخلی است؟

□ عامل خارجی بسیار تأثیر دارد. استعمار انگلیس را در دوره قاجار تا انتهای سلطنت رضاخان، مستقیماً دخیل در ناکامی مردم ایران می‌دانم.

ما می‌توانیم مردم را دوباره به سمت مرور

قانون اساسی، یافتن کاستی‌های

قانون اساسی و شناساندن موانع اجرای

قانون اساسی ببریم

در تاریخ ایران متوجه می‌شویم که انحراف و

انقطاع در نهضت بیداری و در نهضت

آزادی خواهانه ما، تنها به وسیله آشوب‌ها و

نبردهای داخلی و خونریزی‌ها صورت

گرفته و در بحران و آشفتگی، مخالفان آزادی

مردم، توانسته‌اند مسیر را تغییر بدهند

بعد از سقوط رضاخان و دولت محمدرضا شاه و کودتای بیست و هشت مرداد، مشترکاً با آمریکا دخیل می‌شوند. معتقدم که از کودتای بیست و هشت مرداد تا به امروز، انگلیسی‌ها به طور غیرمستقیم و پشت پرده حضور و قدرت آمریکا، با طرح و برنامه خودشان، در انحراف نهضت آزادی خواهانه ما دخیل بوده‌اند. آنها امریکایی‌ها را به کار گرفته‌اند و حاصل قدرت آنها را به خودشان فروخته‌اند.

■ ملاک‌های اصلاح‌پذیری یک نظام چیست و مؤلفه‌های آن کدام است؟

□ وجود ظرفیت‌های قانونی در یک سیستم، برای اصلاح اهمیت دارد و یک رژیم نخست باید در قانون اساسی و قوانین عادی اش اجازه اصلاح را داده باشد و سد و مانع برای اصلاح ایجاد نکرده باشد و دوم آن که تغییرخواهی و اصلاح‌گری در کارگزارانش نهادینه شود و بپذیرند که باید تغییر و تبدیل در قواعد و روش‌ها انجام بگیرد و سوم آن که بستر اجتماعی و فرهنگی لازم برای اصلاح‌گری فراهم شود. اگر ما راه اصلاح‌گری را در قانون اساسی باز گذاشته باشیم، اما دست‌اندرکاران و کارگزاران سیستم، وضع موجود را بیسندند و "تغییرپذیری" را قبول نکنند، ظرفیت قانونی هم نمی‌تواند اصلاح‌گری را میسر کند. باز در کنار این دو، بستر اجتماعی لازم برای اصلاح هم مهم است. اگر اجتماع خواستار اصلاح باشد و اصلاح‌گری

را هم درک کرده باشد، قطعاً هم کارگزاران را می‌تواند وادار به پذیرش اصلاح کند و هم در صورتی که ظرفیت قانونی موجود نباشد، می‌تواند ظرفیت قانونی را پدید بیاورد. این سه مؤلفه اگر با هم وجود داشته باشند، می‌توان امید داشت که اصلاح در یک سیستم پدید بیاید.

■ اگر این سه عامل باشند، ولی عامل ترس هم وجود داشته باشد و سیستم امنیتی و کنترل شدید مانع شوند، چه پیش خواهد آمد؟  
در کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی، خروشچف، استالین را نقد می‌کرد، بعد بیچ پیچی شروع شد که چون استالین زنده نیست

**در وضعیت امروز، می‌توان گفت**

**برای اصلاح، هم بستر اجتماعی**

**لازم را داریم، هم ظرفیت قانونی**

**را داریم و هم توفیق بسیار بزرگی**

**که داریم این است که بخش**

**اعظم کارگزاران سیستم را آماده اصلاح**

**می‌بینیم**

خروشچف این انتقادات را می‌گوید. خروشچف محکم روی میز زد و گفت: 'خودتان بیایید و نقدتان را بگویید.' هیچ کس نیامد. خروشچف گفت: 'من که آزادی دادم، شما می‌ترسید، آیا من از استالین نمی‌ترسیدم؟! کسی که سوسیالیسم را تحکیم بخشید، بمب اتمی ساخت، بیست میلیون در استالینگراد شهید داد، مملکت را نجات داد. به‌طور طبیعی از او ترس داشتیم.' به هر حال نقش عامل ترس چیست؟

□ این را باید در عامل پذیرش یا عدم پذیرش اصلاح توسط کارگزاران جست‌وجو کرد، زیرا اشاره کردم که در کارگزاران سیستم باید پذیرش اصلاح وجود داشته باشد.

به‌طور مثال امام حسین(ع) در شب عاشورا برای جذب ابن‌سعد که از راویان حدیث و خوشفکر هم بوده، تلاش کرده و با او دیدار داشت. ولی ابن‌سعد از ترس این‌که اگر به امام بیبوند، خانه‌اش را خراب کنند و خانواده‌اش را از بین ببرند، به جبهه امام حسین(ع) نپیوست. عامل ترس خارج از سیستم نیست. آنهایی که عامل ارباب‌اند، بخشی از کارگزاران سیستم‌اند که اصلاح را نپذیرفته و در مقابل اصلاح مقاومت می‌کنند. حتی اگر یک بخش از کارگزاران روشنفکر و اصلاح‌طلب باشند، اما بخش دیگرشان به قهر متوسل بشوند و اجازه ندهند، چون عملاً ما نمی‌توانیم

این دو بخش را از هم جدا کنیم، سیستم مجموعاً راه برای اصلاح نمی‌دهد. یک بخش حرف‌های خوب می‌زنند، حتی چند گام از مردم هم جلوتر می‌روند، ولی زمانی ما می‌توانیم بگوییم پذیرش اصلاح در کارگزاران وجود دارد که آنها کار را تسهیل کنند. شما هم می‌پذیرید که مقاومت در برابر اصلاح سیستم، توسط بخش‌های بیرون از حاکمیت میسر نیست. امکان دارد مقاومت تئوریک توسط گروه‌های سیاسی و نحله‌های فکری صورت بگیرد که طبعاً نمی‌تواند به قهر تبدیل شود. قهر در حاکمیت علیه اصلاح به‌وجود می‌آید. اتفاقاً مقاومت‌های فکری و تئوریک، سبب ارتقای کیفیت اندیشه‌ها می‌شود و خیلی مفید هم می‌تواند باشد. اما امکان دارد تنها بخشی از کارگزاران اصلاح را بپذیرند؛ در این شرایط هم کل سیستم ناکارآمد عمل می‌کند.

■ هویدا در سال‌های آخر حکومت پهلوی، همان‌طور که در خاطراتش می‌گوید، انتقادهایی به حاکمیت داشته، حتی پیشنهادهایی برای اصلاحات می‌دهد، اما از سوی دیگر بخش شکنجه‌گر و سرکوبگر همچنان فعال بوده است. در نتیجه امیدی به اصلاح نبوده است.

□ اگر افراد اصلاح‌گری هم در جامعه باشند، با وجود مقاومت قدرت غالب، از بقیه هم کاری بر نمی‌آید. ضمن این‌که در مورد اصلاح خواهی پایان عمر رژیم قبل هم بحث‌هایی هست. زمانی که نهضت فراگیر می‌شود و عموم مردم برای شکستن سیستم موجود می‌آیند. آن موقع همه می‌توانند اصلاح خواه بشوند، ولی مهار و کنترل توفان کار جمله و کلمه و امتیاز دادن نیست. در سال‌های چهل و سه به بعد، یعنی از زمان ورود تیپ هویدا، وقتی که تکنوکرات‌های از آمریکا برگشته، سلطنه‌ها و دوله‌ها و آریستوکرات‌ها را از دولت راندند، هم‌زمان با اصلاحات اقتصادی و عمرانی، می‌شد اصلاحات سیاسی هم در کشور ما شروع شود. جواب هم می‌داد. رژیم پهلوی فاصله بین چهل و دو و پنجاه و هفت را از دست داد و با عدم درکی که از اجتماع داشت نتوانست از فرصت استفاده کند. حتی از سال ۵۶ به بعد هم مشخص بود حرکت‌های براندازانه در کشور ما شدت می‌گیرد و گذشته از دانشگاه‌ها که کانون مبارزه بود، مساجد و منابر و مدارس هم کم‌کم به مجالس نقد و اعتراض به رژیم تبدیل شد. زمان آن اصلاح‌گری که رژیم پهلوی در انتها می‌خواست انجام بدهد، از دست رفته بود. گرچه خودشان می‌خواستند و ظرفیت قانونی هم در قانون اساسی مشروطه وجود داشت. اما اینها بستر اجتماعی خود را کاملاً از دست داده بودند و در فضای سال پنجاه و شش و پنجاه و هفت نمی‌شد وارد اصلاح شد.

■ آیا آن قانون اساسی ظرفیت اصلاح داشت ولی فقط زمان از دست رفته بود؟ متمم قانون اساسی مشروطیت فقط در رابطه با حقوق ملت است، دو اصل در رابطه با حقوق سلطنت دارد که در آن هم حقوق ملت موج می‌زند. می‌گوید سلطنت موهبتی است الهی که به موجب رأی مردم به شخص پادشاه تفویض می‌گردد. یعنی در سال پنجاه و هفت، رأی مردم می‌توانست به پادشاه تفویض نشود.

□ بله، می‌توانست این ظرفیت را داشته باشد.

■ با وجود این ظرفیت قانونی، ضرورت جنبش‌های چریکی و

مسلحانه از کجا ناشی شده بود؟ هر چند که اصلاحات قانونی یا رفتارندوم توسط بخش شکنجه‌گر رژیم، سرکوب می‌شد، آیا جنبش‌های چریکی به منظور برخورد با بخش شکنجه و سرکوب رژیم بود؟

□ عامل زمان را باید در نظر بگیریم. تحلیل فعلی ما تحلیلی است در فضای موجود مبتنی بر احساس و دانسته‌ها و شرایط امروز. درک فضای زمانه از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است. از یک طرف حکومتی که درهای گفت‌وگو، انذار، تغییر و تجدیدنظر در سیستم را می‌بندد و از سوی دیگر با مخالفان خود هم قهرآمیز برخورد می‌کند و به حبس و اعدام و حرکات تند متوسل می‌شود، طبیعتاً مخالفان و معارضان هم امیدشان را به مبارزه آرام و درون ساختاری از دست می‌دهند و به این نتیجه می‌رسند که ساختار باید بشکند یا حداقل برای مهار قوه قهریه آنها از قهر استفاده بشود و بازدارندگی صورت بگیرد.

درست است که یکی از اهداف گروه‌های چریکی براندازی رژیم شاهنشاهی بود، اما می‌شود گفت دستاورد اولیه‌شان بازدارندگی بود. یعنی بازداشتن رژیم از رفتارهای تند و قهرآمیزی که داشت. نمی‌شود گفت مبارزان و گروه‌های چریکی ما ظرفیت‌های قانونی رژیم پهلوی را نمی‌دانستند یا بر فرض افراد دوراندیش و آرامی که اعتقاد به اصلاح داشتند، درون رژیم پهلوی را نمی‌شناختند، بلکه بازدارندگی و مبارزه برای بهبود اوضاع هم در نظر بوده است.

■ سال چهل و سه مهندس بازرگان با درکی که از جو زمانه داشته اعلام می‌کند پروسه مبارزه قانونی دیگر تمام شد و واقعیت هم همین را نشان می‌داد. منظور این است که با این که ظرفیت قانونی اجازه اصلاح را می‌داده، ولی وقتی کارگزاران تسهیلاتی فراهم نمی‌کنند، چاره‌ای جز این نبوده است. اما در شرایط امروز که ظرفیت‌های قانونی هست، ولی بخشی از کارگزاران - نه تمام حاکمیت - ظرفیت احیا و اصلاح را از ملت سلب کرده‌اند، چه باید کرد؟ ضمن آن که به هیچ وجه رویکردی به مبارزات چریکی و مسلحانه در ملت وجود ندارد.

□ مبارزات آن زمان نهضت آزادی قانونی بود، منتها جناحی از رژیم به کمک نهضت آزادی و آیت‌الله طالقانی نیامد، ولی الآن در سال هفتادونه و هشتاد، نهضت آزادی و دیگر نیروهای ملی - مذهبی دستگیر می‌شوند. ولی رئیس‌جمهور که از دستگیری‌ها رضایت ندارد، معترض می‌شود و یا وزیر اطلاعات می‌گوید: افراد دستگیر شده برانداز نیستند. حتی مقام رهبری هم از الگوی اربکان به عنوان مخالفت قانونی دولت در ترکیه حمایت می‌کند. بنابراین اصلاً برانداز قانونی معنا ندارد. این نشان می‌دهد که برانداز قانونی، ساخته و پرداخته تشکیلات خاصی بوده است. اما در مقایسه با رژیم سابق، آن موقع اصلاً تلاشی برای اصلاح نبوده است. در سال بیست و هشت، مجلس مؤسسان تشکیل شد و قانون اساسی مشروطیت را وتو کرد. با جوسازی اختیارات شاه را زیاد کردند. حق عزل و نصب وزیران را به شاه دادند و پرونده‌های قضایی را که محتوای آنها سیاسی بود، به دادرسی ارتش انتقال دادند. یعنی مقدمین علیه سلطنت

دیگر در دادگستری محاکمه نمی‌شدند و بلکه به دادگاه نظامی فرستاده می‌شدند. این بود که فاتحه مشروطیت اینجا خوانده شد. دکتر مصدق با آن مجلس مؤسسان مخالفت کرد. حتی قوام هم با آن مجلس مخالفت کرد. دکتر مصدق، دکتر فاطمی و تمام افراد نهضت ملی با همین دادگاه نظامی محاکمه شدند. یعنی دیگر قانون اساسی سال‌ها متروکه شده و سران نهضت آزادی از طریق دادگاه‌های نظامی به زندان افتادند. کودتای بیست و هشتم مرداد، عزل دکتر مصدق از طریق مصوبات همین مجلس مؤسسان بود. بعد از پانزده خرداد، شاه اعلام کرد که هر کس قانون اساسی مشروطیت را قبول داشته باشد، در کنارش نظام شاهنشاهی را هم باید قبول داشته

**من معتقدم هفتاد درصد بدنه‌ای که  
اقتدارگراها به آن تکیه می‌کنند و آنها را  
به عنوان محل قدرت خودشان نشان  
می‌دهند هم آمادگی اصلاح‌گری دارند  
ولی مقاومت از سوی معدودی صورت  
می‌گیرد**

**هیچ ضربه‌ای شکننده‌تر و کارا تر از  
تندروی و حرکت قهرآمیز، جنبش  
آزادیخواهی دوم خرداد را تهدید نمی‌کند**

باشد و شش ماده اصلاحات را هم باید بپذیرد. در این صورت می‌تواند در مملکت زندگی کند، وگرنه برود. یعنی قانون اساسی در ردیف نظام شاهنشاهی قرار گرفت. در حالی که نظام شاهنشاهی یک ماده از این قانون اساسی بود، آن هم به رأی ملت به شخص پادشاه تفویض می‌شد، اصل اراده ملت بود. آنچه سرنگون شد، قانون اساسی نبود، نظام موروثی شاهنشاهی و اصولی بود که موازی قانون شده بود. در شرایط فعلی هم برخی می‌خواهند به بعضی از مواد قانون اساسی هویتی مستقل داده و آن را به موازات قانون درآورند. می‌خواهند دادگستری ما استقلال خود را از دست بدهد.

در مورد اصلاح‌پذیری رژیم قبلی، توضیحات خود را تکمیل می‌کنم. در قانون اساسی مشروطه امکان اصلاح رژیم را داشتیم و اما با رویه‌هایی که در قانون وارد شده بود، عملاً قانون را بعد از شخص اول مملکت قرار داده بودند و به این ترتیب امکان اصلاح رژیم سلب شده بود. امام هم در سال چهل و دو و هم در سال‌های بعد و هم حتی در پیام‌هایی که در سال پنجاه و شش و پنجاه و هفت می‌دادند، بارها تکیه می‌کردند که شاه قانون اساسی را زیر پا گذاشته و اینها هم سند مضبوط است. آنها در رویه‌ها و روش‌هایشان امیدوی برای اصلاح باقی نگذاشته بودند. در صورتی می‌توانیم بگوییم آن

رژیم قابل اصلاح بود که کارگزارانش از فراز قانون اساسی به فرود قانون اساسی کشیده می شدند و تحت قانون اساسی قرار می گرفتند، که بعید بود و دیدیم هم که اصلاً چنین زمینه‌ای پیش از سال ۵۶ و ۵۷ و تا فراگیر شدن نهضت در آنها وجود نداشت و بعد هم دیگر زمانش گذشته بود. در وضعیت امروز، می توان گفت برای اصلاح، هم بستر اجتماعی لازم را داریم، هم ظرفیت قانونی را داریم و هم توفیق بسیار بزرگی که داریم این است که بخش اعظم کارگزاران سیستم را آماده اصلاح می بینیم. با درک درستی از وضع موجود و واقعیت های زمانه، ما امروز دو قوه منتخب، قوه مقننه و قوه مجریه را آماده حرکت به سمت اصلاح جمهوری اسلامی

## فردوست در خاطرات خود چندین سازمان امنیتی را نام می برد که به طور ضربدری فعالیت داشته اند و تا مقطع انقلاب ۵۷ فعالیت می کرده اند

## در قانون اساسی مشروطه امکان اصلاح رژیم را داشتیم، اما با رویه هایی که در قانون وارد شده بود، عملاً قانون را بعد از شخص اول مملکت قرار داده بودند و به این ترتیب امکان اصلاح رژیم سلب شده بود

می بینیم و حتی به نظر می رسد که نمی شود گفت بخش های دیگر سیستم آماده اصلاح نیستند. من معتمد هفتاد درصد بدنه ای که اقتدار گراها به آن تکیه می کنند و آنها را به عنوان محل قدرت خودشان نشان می دهند هم آمادگی اصلاح گری دارند. ولی مقاومت از سوی معدودی صورت می گیرد، یعنی اقلیتی که اکثریت قدرت را در دست دارند و همین که اکثریت سیستم منطبق با خواست مردم آماده اصلاح است، توفیق بسیار بزرگی است و وضع امروز را کاملاً از پیش از انقلاب متمایز می کند.

■ ممکن است این سؤال پیش بیاید که مبارزه مسلحانه ای که بعد از پانزده خرداد شکل گرفت، می توانست برای احیای قانون اساسی باشد، یعنی نظام شاهنشاهی و مجلس مؤسسان و اصولی که شاه اضافه کرده بود، حذف کند و بگوید ما برای احیای قانون اساسی مبارزه می کنیم. تلفاتمان هم کمتر می شد و وقتی در بازجویی ها می پرسیدند که چه خواسته ای دارید، می گفتند: "خواسته ما همان قانون اساسی است که شما هم قبول دارید." شاید فشار بیشتری بر نظام اعمال می شد و توده های بیشتری می توانستند به میدان بیایند.

مثلاً ساواک مهندس بازرگان را در سال ۵۱ خواسته بود. پرویز

تابتی به او گفته بود باید کاری کنید که مبارزین دست از اسلحه بردارند. مهندس بازرگان در جواب گفته بود که اگر رژیم به قانون بازگشت کند، اصلاً مبارزه مسلحانه منتفی خواهد شد. در سال پنجاه و شش هم که تا حدی به قانون بازگشت کردند. دیگر زمینه ای برای مبارزه مسلحانه نبود. روش میرزا کوچک خان هم همین طور بود. او گفت ما می رویم در گیلان مبارزه مسلحانه می کنیم تا تهران به قانون اساسی مشروطیت برگردد. در بحرین هم یکی از مزیت های نسبی همین بود. اکثریت شیعه بحرین محروم بودند، اقلیتی حاکم بود که قانون اساسی را لغو کردند، مجلس را بستند، مبارزه مسلحانه شکل گرفت. منتها مبارزه مسلحانه آنها هدف محدودی داشت، آن هم باز شدن مجلس و احیای قانون اساسی بود، شهید هم دادند و خیلی هم موفقیت آمیز بود. بالاخره مجلس باز شد اما به صورت انتخابی - انتصابی. به نظر شما اگر شعار چریک ها احیای قانون اساسی انقلاب مشروطیت بود، تلفاتشان کمتر نمی شد؟ و راندمان بیشتری نداشت و زودتر هم به نتیجه نمی رسیدند؟

□ ابتدا به یک نکته مهم اشاره ای داشته باشم و آن این که جنبش های چریکی ما صرف نظر از ماهیت هر یک، قطعاً جنبش های آزادیخواهانه و با هدف مقدس بوده است. اما شاید اگر جنبش براندازانه ای که در قالب مبارزات چریکی و یا غیر چریکی علیه رژیم پهلوی از سال چهل و دو شدت گرفت، معطوف به بازگرداندن کارگزاران رژیم قبل به رعایت قانون اساسی می شد، می توانست نتیجه بهتری بگیرد و دست رژیم را برای سرکوب ببندد. من به عنوان یک ایرانی ناظر بر اوضاع و نه نماینده مجلس عرض می کنم در رابطه با مسائل فعلی ایران می توانم بگویم هیچ ضربه ای شکننده تر و کاراتر از تندرویی و حرکت قهرآمیز، جنبش آزادیخواهی دوم خرداد را تهدید نمی کند. اقتدار گراها از مبارزات قهرآمیز منفعت بیشتری برای دوامشان می برند تا مبارزات آرام. اگر دقت کرده باشید، می بینید که خود آنها از زبان ما حرکت تند می آفرینند و تان آن حرکت های افراطی را می خورند. یک سخنرانی را بر فرض می گیرند و با آن بدنه پشتوانه اجتماعی شان را تجهیز می کنند. همان حداقلی که دارند تجهیز می کنند، آرایش می دهند و به خیابان ها می کشند و به وسیله آنها یک وقفه چند روزه در حرکت ایجاد می کنند.

اگر اصلاح طلبان بخواهند خودشان حرکت تندی را آغاز کنند، منجر به قطع مسیر اصلاح گری می شود و انحراف ایجاد می کنند. اینجا مجال نیست که بخواهیم در مورد دولت دکتر مصدق و روش هایش بحث کنیم، ولی خیلی از تاریخ نگاران و تحلیل گران تاریخی معتقدند که شاید درخواست اختیارات بیشتر توسط دکتر مصدق، اگر به نحو متعادل تری انجام می شد، کودتای بیست و هشت مرداد، دیرتر انجام می شد و سبب می شد به تأخیر بیفتد. در هر حال، اقتدار گراها و کسانی که به قوای قهریه برای ماندگاری شان اتکا دارند در عرصه سیاسی، تان حرکات تند حریف را می خورند. به اصطلاح عامیانه، در ورزش کشتی می گویند کشتی گیری بیشتر توفیق دارد که بتواند با زور حریف کشتی بگیرد. وقتی حریف را آرام به عقب هول می دهد و حریف با شتاب جلو می آید، آنجا بتواند با شتاب

حریف، فن‌های گرداندن حریف و به خاک نشاندنش را اجرا کند. من فکر می‌کنم بسیاری از این حرکت‌های تند پس از انقلاب (البته منظورم حرکت‌ها و جنبش‌های چریکی نیست) این‌گونه بوده‌اند. ولی معتقدم آنها همه اسباب کشتی گرفتن حریف با زور حمله‌کنندگان را فراهم می‌کند.

■ می‌بینیم رژیم سابق در مورد بخشی از روحانیت که در واقع آرام‌تر حرکت می‌کرد و سعی داشت در کادر قانون باشد، سخت‌گیری‌های خاص خود را اعمال می‌کرد.

□ اصلاً کارگزاران آنها و رویه‌های حاکم بر سیستم، مسیر اصلاح کاملاً مسدود کرده بود و گرنه به تعبیری حضرت امام هم از اصلاح قانون اساسی شروع کرد و این‌که شاه قانون اساسی را زیر پا می‌گذارد. ایشان نامه‌های هشدارآمیزی برای برگشت شاه به قانون نوشتند، حتی افراد دیگری مانند مرحوم مهندس بازرگان و کلاً رویه نهضت‌آزادی برگرداندن رژیم به مسیر قانون بود، نه براندازی. ولی آنها راهی را باقی نگذاشته بودند و همه مسیرها را مسدود می‌کردند. با مخالفان قانونی و مخالفانی که نظریه‌پرداز بودند برخورد می‌کردند، چه برسد به کسی که بخواهد دست به حرکت اعتراضی بزند.

البته مهندس بازرگان و آیت‌الله طالقانی و سران نهضت‌آزادی مبارزه مسلحانه را تأیید می‌کردند. از سال ۱۳۴۳ به بعد کدهای زیادی در تأیید مبارزه مسلحانه هست.

■ آیا نقش آقای مطهری را هم در این مسیر می‌توانیم ارزیابی کنیم. حرکت مجزایی داشتند؟ به طور مثال دکتر شریعتی و حرکت حسینیه ارشاد ضمن خدمات فرهنگی در جهت تجهیز شدن به منظور مبارزه مسلحانه می‌تواند محسوب شود. دکتر شریعتی مجاهدین را تأیید می‌کرد و حتی برای آنها عضوگیری می‌کرد و حرکت آقای مطهری هم یک حرکت فرهنگی محسوب می‌شد. آیا آن حرکت فرهنگی هم می‌توانست به نتیجه‌ای برسد؟ البته آقای مطهری هم مجاهدین را تأیید می‌کرد، اما نقش ایشان به عنوان یک عنصر فرهنگی مدنظر جامعه است.

□ مشخصاً چون همه نیروها به این نتیجه رسیده بودند که تغییر حاصل نمی‌شود، طبیعی بود حرکت گروه‌های مسلح را بپذیرند. حتی قاعدین و نظریه‌پردازان برای رسیدن به همان هدف مشترک، قطعاً حرکت مجاهدین را که حاضر بودند جانشان را فدا کنند، مورد تأیید قرار می‌دادند.

■ در رابطه با نقش روحانیت و به ثمر رساندن انقلاب آیا بار مبارزات روی دوش روحانیت بود یا آنها هم یک نیرو بودند؟

□ به اعتقاد بنده، روحانیت یک نیرو بود، ولی همه بار مبارزه روی دوش آنها نبود. اگر بخواهیم تا قبل از سال پنجاه و شش به مبارزه نگاه کنیم، باید نگاهمان تاریخی و دقیق باشد و گروه‌ها و نحله‌های فکری را که با رژیم پهلوی در تضاد بودند به حساب آورده و تحلیل کنیم. قطعاً تا سال ۵۶ روحانیت یک طیف از مبارزین علیه رژیم پهلوی است و شاید رژیم پهلوی اهمیتی که برای مخالفین خودش قائل می‌شود، روحانیت را در درجه چندم می‌گذارد و مارکسیست‌ها را به واسطه پشتوانه اتحاد جماهیر شوروی در درجه اول مخالفان خود قرار می‌دهد. تلقی عمومی هم همین بوده که

روحانیت یکی از طیف‌های مبارز علیه رژیم پهلوی است. غیر از روحانیون، گروه‌های مارکسیستی یا اسلامی که امروز مخالف روحانیت هم هستند و معتقدند که آنها ورود بر انقلاب کردند و انقلاب توسط گروه‌ها و جمعیت‌های دیگری زمینه‌سازی شد و روحانیت توانست بر موج انقلاب سوار شود، اما آنها هم در تحلیل‌هایشان انقلاب را در انحصار خودشان می‌دانند. خود آنها اگر بخواهند نقش خودشان را پررنگ جلوه بدهند یک بحث است، ولی واقعیت موجود در اجتماع و قضاوت تاریخ هم بحث دیگری است.

در انقلاب همه گروه‌ها و نحله‌های فکری مشارکت داشتند. روحانیت با توجه به قدرت بسیج توده‌ها و کشاندن مردم به خیابان از سال ۵۶ به بعد توانست حضوری پررنگ‌تر داشته باشد.

■ آیا می‌توان گفت منشأ حذف‌ها همین تمامیت‌خواهی است که در جریان‌ها هست. چون هر کس خودش را داعیه‌دار می‌داند، بنا بر این به حذف دیگران دست زده و از طرف همه گروه‌ها هم به این نحوه عمل شده است.

□ همه حذف‌هایی که صورت گرفته است، نمی‌توان در تمامیت‌خواهی یک طیف تفسیر کرد. عوامل متعددی از عامل خارجی تا داخلی تأثیرگذار بوده‌اند. یکی از عواملی که اجازه حذف می‌داد، آشفتنگی ذهنی بود که مردم ایران داشتند. مثلاً در تعریف نامشخصی که از انقلاب وجود داشت و شاید زمانی که انقلاب پیروز شد، تصور عمومی بر این بود که هر آنچه هست باید دگرگون شود. اسامی، القاب، عناوین، قراردادهای، نام‌ها و هر چه در رژیم قبل مراعات می‌شد، باید در رژیم انقلابی دگرگون بشود و چیزی باقی نماند. یکی هم این بود که ما اکثریت فرهیخته‌ای برای پذیرش انقلاب نداشتیم. دیگر آن که دست خارجی را به هیچ عنوان نادیده نباید گرفت. با وجود فعالیت سیستم پنهان و پوشیده و پیچیده‌ای که حسین فردوست تا بیست و دو بهمن ماه سال پنجاه و هفت از آن نام می‌برد، ساده‌لوحانه است که بپذیریم روز بیست و سه بهمن آن سیستم کاملاً از بین رفته باشد.

■ حتی آقای امیرانتظام معتقد است که تغییر و تحولات ایران عمدتاً به اراده آمریکایی‌ها انجام شد.

□ بنده نقش آمریکایی‌ها را کمتر می‌دانم و معتقدم از زمان ظهور قدرت ایالات متحده آمریکا شاید در بسیاری از کشورهای دیگر در برقراری منافع انگلیس و آمریکا، توازن وجود داشته باشد، ولی در ایران معتقدم که انگلیسی‌ها با طراحی و برنامه‌ریزی از قدرت آمریکایی‌ها به نفع خودشان استفاده کردند و در ایران انگلیسی‌ها، آمریکایی‌ها را به منظور تأمین منافع بیشتر خود به کار گرفتند. می‌دانید ایران از چند بعد دارای اهمیت است. نخست از حیث منابع و ذخایر داخلی یعنی نفت و گاز و معادن، دوم از حیث حائل بودن در مقابل اتحاد جماهیر شوروی سابق و سوم از حیث تأثیر فرهنگی که بر کشورهای منطقه دارد. اگر جنبشی، نهضت فکری و حرکتی در ایران پدیدار شود، نهضت سیاسی کشورهای دیگر را تحت الشعاع قرار می‌دهد و چهارم این‌که نوع برخورد ایران با کشورهای همسایه در روش و نوع حضور آن کشورها در بازار جهانی انرژی اثر داشته است. وقتی که ایران تهدیدی برای کشورهای عربی باشد، نفت آن کشورها توسط قدرت‌هایی

که ظاهراً از آنها حمایت می‌کنند خارج می‌شود و معاملات راحت‌تر صورت می‌گیرد. یعنی کویت و قطری که از لولوی ایران بترسد و همین‌طور کشورهای دیگر، راحت‌تر می‌توان با آنها وارد معامله شد تا زمانی که تهدیدی مثل ایران یا در بعضی موارد مثل عراق بالای سرشان نباشد. به واسطه این چند مورد که ذکر شد، لازم است سیستم داخلی ایران یک سیستم کنترل شده باشد. به این منظور است که انگلیس یا شوروی سابق و کشورهای دیگر، که به‌طور سنتی در ایران دارای شبکه‌های مخفی بودند، طبیعتاً در تأمین منافع کشورهای دیگر و پیشگیری از خروج ایران از دایره‌ای که برایش مشخص شده می‌توانستند دخیل بوده باشند و در حال حاضر ایران از اهمیت بیشتری از قبل از انقلاب برخوردار است. مگر این که جغرافیای سیاسی منطقه به هم بریزد و ما نقش دیگری پیدا کنیم. جمهوری اسلامی ایران هنوز همان نقشی را دارد که در اواخر دوره قاجار و زمان کشف نفت و ظهور کمپانی‌های نفتی در ایران و منطقه داشته و هیچ تغییری نکرده است. معتمد حتی در برکشیدن آقامحمدخان قاجار هم انگلیسی‌ها دخیل بودند و در این رابطه سند وجود دارد. اگر بگوییم از اواخر دوره ناصرالدین شاه تا سال ۵۷ انگلیسی‌ها در سیستم ما حضور فعال داشتند، کدام عقل سلیم می‌پذیرد که از بیست و دوم بهمن ۵۷ به بعد کاملاً این حضور و صحنه گردانی منقطع شده باشد؟ فردوست در خاطرات خود چندین سازمان امنیتی را نام می‌برد که به طور ضربدری فعالیت داشته‌اند و تا مقطع انقلاب ۵۷ فعالیت می‌کرده‌اند. بنابراین در روش‌هایی که ما پس از انقلاب اتخاذ کردیم، باید فاکتور تأثیرگذاری خارجی‌ها را هم لحاظ کنیم و نباید ساده‌لوحانه برخورد کنیم. ضمن این که نمی‌شود بدبینی را هم به همه رفتارها تعمیم داد. این هم صحیح نیست که در هر حرکتی دنبال دست‌خارجی بگردیم.

■ آیا در کنار عامل خارجی، دو عنصر 'ندانم‌کاری' و 'بی‌تجربگی' و 'انحصار طلبی' را که آدم‌های صالح‌تر از خودشان را برتافتند، نباید دید؟

□ تمامیت‌خواهی که در وجود برخی افراد و گروه‌ها وجود داشته است، قطعاً در حذف‌ها دخیل بوده و نمی‌شود آنها را لحاظ نکرد. منتها اگر برنامه‌ریزی شده نباشد و دست‌های مختلفی به کمک هم نیایند، یک فرد یا یک گروه نمی‌تواند یک جنبش فراگیر را در سیطره خودش بیاورد، مگر این که یک هماهنگی جمعی وجود داشته باشد و زمینه‌سازی بشود. ما هرگز نمی‌توانیم از روش حزب توده در زمینه‌سازی برای حذف‌هایی که صورت گرفت چشم‌پوشی کنیم. در گروه‌های معارض رژیم قبل، حزب توده تقریباً سازمان‌یافته‌ترین حزب بود که شاخه‌های مختلفش در بخش‌های متفاوت کشور نفوذ داشت و شناسایی کاملی هم نسبت به گروه‌های معارض هم‌سنخ خودش داشت. پس از انقلاب با شناختی که اینها از گروه‌های دیگر داشتند، توانستند تا اندازه‌ای هم در به موضع تند انداختن بسیاری از گروه‌ها دخیل باشند و هم در حرکت قهرآمیز حکومت علیه گروه‌ها شرکت کنند.

ما نمی‌توانیم بگوییم که اگر فرد یا افرادی قدرت طلب یا انحصارگر باشند، با حرکت فردی و یا بسیج اطرافیان، می‌توانند صاحب اقتدار

انحصاری بشوند.

■ نقش انگلیس را - که شما روی آن تأکید دارید - در کنفرانس گوادولوپ چگونه بررسی می‌کنید؟ با توجه به آن که جناح‌های امریکا فعال و مؤثر بودند و ظاهراً انگلیس نقشی نداشت.

□ گوادولوپ، تصمیمی در مقابل وضع موجود ایران یعنی انقلاب بود. شاید بشود گفت به نوعی فرصت‌طلبی و پیشگیری از فوت فرصت بود.

آنها می‌خواستند با طرح‌هایشان نفوذ خودشان را حفظ کنند و به انقلاب جهت بدهند. تظاهرات روز تاسوعا، عاشورای سال ۵۷ به ثمر رسیده بود، مردم در راه پیمایی "مرگ بر شاه" گفته بودند. آیت‌الله خمینی (ره) هم بیانیه دادند و تظاهرات را یک فراندوم برای نفی نظام نامیدند. قدرت‌های خارجی متوجه شدند که حرکت غیرقابل برگشتی در ایران رخ داده است و چون هنوز منافعی را به کلی از دست نداده بودند، در یک سیر عقب‌نشینی به منظور جهت‌دادن به حرکت، آن را تأیید کردند. عقب‌نشینی‌ای که همراه با طرح و برنامه بود. این طرح‌ها از سوی عاملان آنها با توجه به قدرت نفوذی که در داخل ایران داشتند، پیگیری می‌شد و اگر تأیید نمی‌کردند، کلاً نفوذشان را در انقلاب از دست می‌دادند.

در کنفرانس گوادولوپ یک حرکت با نتایج ناشناخته را تبدیل کردند به یک حرکت با نتایج شناخته شده و قابل کنترل. خودشان را در مسیر حادثه قرار ندادند. چون اگر از رژیم قبل حمایت می‌کردند، حرکت‌ها بعدی انقلاب ایران مشخص نبود، نتایج آن هم برایشان قابل پیش‌بینی نبود و طبیعتاً حرکت‌های بعدی را هم نمی‌توانستند پیش‌بینی کنند. پیرو آن، جایگاه خودشان در ایران را هم نمی‌توانستند تعریف کنند. این بود که مجبور شدند به حرکت فراگیری که در ایران صورت گرفته گردن نهند.

■ در یکی از ایام دهه فجر از آقای که در اتوبوس، کنارم نشسته بود و به طوری که می‌گفت در وزارت بهداشتی کار می‌کند، نظرش را در مورد انقلاب پرسیدم. در جواب گفت که انقلاب خودش خوب بود، منتها با ندانم‌کاری شروع شد، بعد نفسانیات و انحصار طلبی هم بر این ندانم‌کاری‌ها اضافه شد، ایادی بیگانه هم بیکار نبودند. این تحلیل یک فرد عامی بود. نقش عنصر آگاهی بخشی را در اینجا می‌توان دید.

□ به نظر می‌رسد با توجه به چرخه که در جامعه می‌زیم و نوع برخورد‌هایی که در همین روزنامه‌ها صورت می‌گیرد، سطح و گستره آگاهی در ایران امروز با هیچ زمانی قابل مقایسه نیست. چند روز قبل اعضای یک شورای دانش‌آموزی را در یکی از مدارس راهنمایی ملاقات کردم. یکی از اعضای شورا به گونه‌ای از وضع موجود سخن می‌گفت که شگفت‌آور بود. من با عرض معذرت از همه همکاران عرض می‌کنم که تحلیل‌هایی که آن نوجوان می‌داد، از همکارانم نشنیده بودم. اکنون بهترین فرصت تاریخی برای مردم ایران فراهم شده است تا آرزوهای دیرینه خود را تحقق بخشند و زیر سایه قانون زندگی کنند.

■ در سال هزار و سیصد و هفتاد بود که ویلیام پری وزیر دفاع امریکا بیانیه‌ای در رابطه با صلح خاورمیانه داد. در بیانیه به این پرسش جواب داده بود که اگر به فرض صلح خاورمیانه موفق بشود،

حکومت‌ها برآورنده نظرات مردم نباشند و همواره جامعه کانون التهاب باشد. به این ترتیب، یک دگرگونی ناشناخته را گواهی خواهد داد این عوامل سبب می‌شود که حضور بیگانگان در کشور توجیه شود. وقتی انقلاب ما پیروز شد، بحث بازگرداندن بحرین در مطبوعات هم مطرح شد. این گونه حرکت‌ها سبب می‌شود که آمریکایی‌ها در منطقه حضور پیدا کنند. بعد هم که شعار صدور انقلاب مطرح شد، با جوسازی آن را مشابه بحث الحاق بحرین به ایران قلمداد کردند. یا مانند روش عراق، به‌ویژه بعد از جنگ با ایران، اشغال کویت و تهدید کشورهای منطقه، سبب شد که حضور نظامی آمریکایی‌ها در منطقه توجیه شود. بحث جزایر سه‌گانه هم هست. مثلاً امارات یک ادعای ارضی دارد و افق روشنی را با گرفتن جزایر برای خودش

## اکنون بهترین فرصت تاریخی برای مردم ایران فراهم شده است تا آرزوهای دیرینه خود را تحقق ببخشند و زیر سایه قانون زندگی کنند

ترسیم می‌کند و به این ترتیب جوازی دائم به قدرت‌های غربی داده می‌شود که هر گاه لازم بدانند در خلیج فارس حضور یابند. عمده، بحث تأمین منافع غرب است، ولی مبارزه با نهضت‌های رادیکال هم مطرح می‌باشد.

■ در مقدمه کتاب "نفت و توسعه" چاپ وزارت نفت، آمده است که اصلی‌ترین وظیفه ما تأمین امنیت عرضه نفت در خلیج فارس است که مطابق با تأییدی از سوی بیت رهبری و مجمع تشخیص مصلحت می‌باشد. به نظر می‌رسد امنیت عرضه نفت اصل محکمی باشد. بوش قبل از مبارزات انتخاباتی‌اش "ایمن‌سازی واردات نفت خام از خلیج فارس" را از اهداف اصلی برنامه‌های آمریکا اعلام کرد. حتی خلیج فارس را هم ذکر کرده بود که در مجله تاکس سایونگ (۱۳ ژوئیه ۲۰۰۱) چاپ شد. (۱) عربستان هم امنیت نفت را تأمین می‌کند. اوپک هم نشان داده که هر وقت قیمت بالا می‌رود، تولید را افزایش می‌دهد و نگرانی مصرف‌کننده را از بین می‌برد. بنابراین چه جای نگرانی است که آمریکا لشکرکشی کند؟ آیا آنها می‌خواهند به جای "دسترسی به نفت"، "کنترل نفت" را در اختیار داشته باشند تا به اروپا و ژاپن و چین فشار بیاورند؟ یا قیمت را تا صدسال دیگر در حد ثمن بخش موجود نگه‌دارند؟ یا اوپک را متلاشی کنند؟

□ منظور از امنیت، تأمین امنیت مسیر گذر نفت نیست. آنها می‌خواهند با حضور خود، مدیریت منطقه را برعهده بگیرند. اگر حضور نظامی آمریکایی‌ها در منطقه نباشد، کشورهای نفت‌خیز، خودشان یا درک متقابلی که از یکدیگر دارند، در صلح و آرامش، امنیت مسیر انتقال انرژی را تأمین می‌نمایند. در آن صورت آیا بین ژاپن و آمریکا برای کشورهای عربی و کشورهای دیگر حوزه خلیج فارس تفاوتی وجود دارد؟ مسلماً تفاوتی نخواهد بود. این شرایط به کشورهای نفت‌خیز اجازه می‌دهد که در

آیا ناوگان‌های آمریکا از خلیج فارس بیرون خواهند رفت یا نه؟ و در جواب گفته بود که اگر صلح خاورمیانه پیروز بشود، حساب خلیج فارس از خاورمیانه جداست. به دلیل رادیکالیسمی که در توده‌های مردم در عربستان، بحرین و اردن وجود دارد، باید ناوگان‌هایمان در خلیج فارس حضور داشته باشند. به نظر می‌رسد که لشکرکشی آمریکا در درجه اول برای مقابله با این رادیکالیسم باشد. به طوری که می‌گویند نود درصد مردم عربستان آمریکا را قبول ندارند. حتی خانم آلبرایت در مصاحبه‌ای با مجله لاس‌آلامپا از گفته است که خود او به‌عنوان مسئول مرکز تحقیقات "پیو" ملاحظه می‌کند که محبوبیت آمریکا در منطقه کم شده است و این مسئله را به وزیرخارجه فعلی آمریکا هم گزارش داده است. آمریکایی‌ها احساس کردند که توده‌های منطقه آمریکا را قبول ندارند پس برای حفظ تعادل اول باید لشکرکشی کنند تا بعد حاکمیتشان را به زیرزمین و منابع زیرزمینی تسری دهند. در بعضی از تحلیل‌ها می‌بینیم به رادیکالیسمی که در منطقه حاکم است توجه نمی‌شود و فقط منابع نفت و گاز را مطرح نظر دارند. به نظر می‌رسد منابع در درجه دوم اهمیت قرار گیرد و اولویت اول رادیکالیسمی است که در روی زمین وجود دارد. اگر توده‌های عربستان حاکم شوند و رادیکال باشند، منابع هم از دست غرب خارج می‌شود. کما این که نهضت ملی مانع شد که منابع به دست آمریکا و انگلیس بیفتند. در تحلیل‌های نخبگان جامعه به آگاهی و رادیکالیسم موجود توجه نمی‌شود. نظر شما چیست؟

□ این رادیکالیسم دائمی و به‌طور پنهان وجود دارد، ولی ظهورش در نقاط عطفی قابل مشاهده است. قطعاً آمریکا و قدرت‌های دیگر هم از این رادیکالیسم نهفته موجود در کشورهای خاورمیانه به‌ویژه کشورهای شرقی به‌طور عموم آگاهی دارند. یکی از دلایل حضور نظامی‌شان هم مبارزه با ظهور رادیکالیسم موجود به‌ویژه در کشورهای اسلامی است. از این مهم‌تر این است که اینها خودشان پدیدآورنده و تشکیل‌دهنده رادیکالیسم هستند. ■ رادیکالیسمی که شورشی است و ایجاد تشنج می‌کند یا رادیکالیسم معقول؟

□ منظورم حرکات شورشی و حرکات تشنج‌زاست. اینها از تشنج، شورشی و جنبش‌هایی که در این سیر صورت می‌گیرد استفاده می‌کنند. ظاهراً بیمناک آینده منطقه هستند، از نظر این که می‌ادانند نهضت‌های ضد غربی آنجا شکل بگیرد، اما بیشتر نگران منافعشان می‌باشند. آنها بیمناک شاهراه‌های انرژی هستند و نمی‌خواهند این شاهراه‌ها مسدود شود. می‌توانیم بگوییم که حضور اینها برای رفع نگرانی‌های خودشان از آینده است، اما از طرف دیگر هم حضور اینها برای سیطره بیشتر بر منابع انرژی است و یک دوری ایجاد کرده‌اند. حرکت‌های تند و چپ‌روانه و قهرآمیز شکل می‌گیرد، حضور آنها را توجیه می‌کند و به تبع آن، آنها می‌توانند شاهراه انرژی را مستقیماً کنترل کنند.

از یک بعد دیگر می‌توان گفت که حفظ فاصله بین رژیم‌ها و مردم رشد حرکت‌های تند و انقلابی در کشورهایی که دارای منابع انرژی هستند، می‌تواند به نوعی منافع بیگانگان را تأمین کند. یعنی اگر فاصله زیاد باشد و



چارچوب اوپک و یا در خارج از آن که از طرف برخی مطرح است، مدیریت عرضه نفت را در دست بگیرند و آن وقت براساس منافع خودشان نفت را عرضه کنند. اما در حال حاضر این اختیار را از دست داده‌اند و عملاً تابع مدیریتی هستند که خارج از حوزه خودشان انجام می‌گیرد. مزیت حضور نظامی امریکا "مدیریت عرضه انرژی" خواهد بود و در حاشیه آن حضور در خلیج فارس به منظور تأمین امنیت منطقه.

■ آیا "کنترل" شیوه‌های نفت بالاتر از "دسترسی" به نفت است؟

□ همین‌طور است. مثلاً در صورتی که یکی از کشورهای عضو اوپک تولیدش را کاهش بدهد، عربستان آن را جبران می‌کند و این نشانه آن است که مدیریت منافع ملی بر نفت عربستان حاکم نیست. چون وقتی یک عضو

را وادار به پذیرش کند، ولی در یک مقطع می‌تواند شوکی بزرگ به بازار نفت وارد کند. لازم است که این کشورها دائماً کنترل شوند تا مبادا خلاف قاعده معمول رفتار کنند. اگر این کنترل دائمی و مستقیم باشد، منافع زیادی در پی خواهد داشت. مثلاً در بازار نفت، ژاپن و یونان و کشورهای دیگر که بیشترین خریدار نفت ما هستند، باید همواره نظر آمریکا را در محاسباتشان لحاظ بکنند. اگر آمریکا بخواهد اقدام به جنگ با عراق کند و یا دست به کنترل ایران بزند یا بر کشورهای دیگر تأثیر گذاری بکند، خود به خود خریداران نفت این کشورها هم تحت تأثیر قرار می‌گیرند. به‌طور معمول به‌جز دو طرف خریدار و فروشنده نفت، طرف سوم هم که تأثیر گذار است وارد معامله می‌شود.

■ از این که وقت خود را در اختیار نشریه گذاشتید متشکریم.

## آنچه سرنگون شد، قانون اساسی نبود، نظام موروثی شاهنشاهی و اصولی بود که موازی قانون شده بود.

پی‌نوشت:

۱- این مقاله در چشم‌انداز ایران شماره ۱۰ مورخ شهریور و مهر ۱۳۸۰ چاپ شده است.



تولید را کاهش می‌دهد، قاعدتاً عربستان هم باید تولیدش را در همان حد نگه‌دارد که افزایش قیمت حاصل بشود، ولی وقتی نفت مورد نیاز را تأمین می‌کند، قیمت را هم مهار می‌کند.

■ البته صاحب‌نظران نفتی، اقدام اخیر اوپک را اقدامی ضد جنگ می‌دانند، زیرا در بحرانی که غرب مشکل انرژی داشته و دچار رکود شده است، اوپک به مصرف‌کننده این امنیت را می‌دهد که نگران نفت نباشید، ما نفت را در دسترس قرار خواهیم داد. بنابراین نیازی به لشکرکشی یا جنگ نیست. در این مقطع این اقدام را ضد جنگ و ضد کودتا محسوب می‌کنند. حتی چاوز از اوپک خواست در صورت کاهش تولید نفت ونزوئلا، اوپک آن را جبران کند تا مشکلی در عرصه پیش نیاید و این مورد پذیرش اعضای اوپک نیز قرار گرفت. ما اگر دغدغه مصرف‌کننده را از بین ببریم. یعنی همان قیمت بهینه اوپک را که بیست و پنج دلار باشد (با دامنه تغییرات ۲۲ تا ۲۸ دلار) تثبیت کنیم، نگرانی‌های غرب هم برطرف می‌شود و نیازی به لشکرکشی نبوده و ناوگان‌ها هم خواهند رفت.

مقامات نفتی ما هم تأکید دارند که برای جبران کاهش نفت اگر سهمی به ما داده می‌شد و توان آن را داشته باشیم، برای پیشگیری از جنگ مناسب است. اگر قدرت غرب به‌ویژه امریکا در منطقه حضور داشته باشد، به واسطه اقتداری که در کشورهای نفت خیز دارد، هم مدیریت پنهان عرضه نفت را به دست می‌گیرد و هم هرگونه خروج از دایره اوپک را پیشگیری می‌کند.

□ در نظر بگیرید اگر حکام کشورهای مثل ایران، عراق، بحرین و عربستان، یکباره تصمیم بگیرند که به اوپک و سهمیه‌بندی و قیمت گذاری اوپک پای بند نباشند، شاید سیستم کنترلی، کم‌کم بتواند آنها